

یادداشت و وصیت نامه سرگرد دکتر علمیه

به مناسبت ۲۸ مرداد امسال (۱۹۸۹) - بخش ۱
بازنویسی برای درج در سایت «چه باید کرد» عیناً از صفحه ۵۱۳ به بعد کتاب "جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اثر زنده یاد سرهنگ غلامرضا نجاتی"

اکنون که مشغول نوشتن این سطور می باشم، دو روز است که فضل الله زاهدی کودتای نظامی کرده و حکومت را در دست گرفته است و دکتر مصدق در بازداشت نامبرده است. من بازپرس پرونده کودتای ۳۲/۵/۲۵ بودم. اغلب سران حکومت فعلی یا در بازداشت من بودند و یا دستور جلب آنها را داده بودم. اکنون بطوری که جناب سرهنگ هشترودی پدر خانم اظهار داشته، گویا به دژبانی دستور داده شده که من و سرهنگ شایانفر، دادستان فرمانداری و سرهنگ فرجادی معاون وی و سروان دکتر مودب میرفخرائی معاون اینجانب را دستگیر نمایند، چون سرباز هشتم مایل نیستم مانند عده ای فراری باشم و خودم را پیش وجدان خودم سربلند و بی تقصیر می دانم. فردا طبق معمول به قسمت مربوطه ام خواهم رفت، ممکن است بازداشت گردم و چه بسا بعلت اینکه، آنطور که این دولت از ابتدای امر نشان داده، چندان پای بند به مقررات و قوانین نیست مرا که بازپرس هستم، بعلت استقلال قضات حق بازداشت ندارند (و) باید تکلیف مرا، در صورت احراز تخلف، دادگاه عالی انتظامی تعیین نماید و نمی توانند بازداشت نمایند، مرا بازداشت نموده و آزار و اذیت نمایند و یا منجر به نیستی من گردد، لذا برای روشن شدن ذهن فرزندان دلبندم در آینده، که بغلط قضاوت ننمایند، آنچه در مورد این پرونده در ذهنم مانده و حاکی از عملیات دولت فعلی است برشته تحریر در می آورم.

روز یکشنبه صبح ۳۲/۵/۲۴ (۱) برخلاف معمول موقعی که هنوز خواب بودم و آفتاب نزده بود، درب زدند، پاسبانی مرا خواست که شما را از فرمانداری نظامی می خواهند. علت را پرسیدم، یواشکی گفت: دیشب کودتا شده، فوراً لباس پوشیده بدون خوردن چای و اصلاح صورت به خیابان آمدم. دو نفر دیگر، سرهنگ ۲ دانش و سرگرد دکتر فروزین (ناخوانا) در جیب منتظر من می باشند که به فرمانداری نظامی آمدم، از آنجا به دژبانی رفته خود را به سرکار سرهنگ معینی معرفی نمودیم که چه خبر می باشد ایشان نیز خبر موثقی نداشتند. گفتند سه نفر بازداشت گردیده اند. تا ساعت ۷ صبح اعلامیه مبنی بر اینکه دیشب

(۱) کودتا شب ۲۵ مرداد روی داد - به نظر می رسد که دکتر علمیه در نوشتن تاریخ اشتباه کرده است.

گارد سلطنتی می خواست کودتا نماید. سرهنگ نصیری و ستوان ریاحی و سرهنگ ۲ آزموده بازداشت گردیده و کودتا با عدم موفقیت منجر شده منتشر نموده. یک مدتی آنجا بودیم تا تمام بازپرس(ها) و سرهنگ شایانفر و سرهنگ ۲ فرجادی و سرهنگ ۲ امین پور دادستان تجدید نظر مرکز به دژبانی آمدند. مدتی بحث بود که رسیدگی به این عمل در صلاحیت چه مقاماتی می باشد. بالاخره پس از جر و بحث اکثریت نظر داشت که در صلاحیت فرمانداری نظامی است. نمیدانم بدبختانه یا خوشبختانه، پرونده امر به اینجانب ارجاع شد. این پرونده عبارت بود از دو برگ یادداشت ریاست ستاد ارتش سرتیپ ریاحی، مبنی بر اینکه شب پیش گارد سلطنتی، دکتر فاطمی، زیرک زاده و مهندس حق شناس را در خانه شان دستگیر و چون اینجانب در خانه نبودم، موفق به دستگیری من نشدند و سرهنگ نصیری بعدا با چند کامیون سرباز و زره پوش به خانه نخست وزیر رفته و قصد دستگیری وی را داشته که با ستوان ریاحی بازداشت می گردد و سرهنگ ۲ آزموده که تلفنخانه بازار را قطع نموده بود و به فرمانداری نظامی آمده بود، دستگیر می گردد.

پس از ارجاع پرونده به اینجانب، سرکاران سرگرد جم آزاد – سروان دکتر مودب میرفخرانی و سروان بهزادی بسمت معاونت اینجانب تعیین گردیدند که به سرعت به پرونده رسیدگی نمایم. در ابتدای امر که از سرهنگ نصیری بازجویی بعمل آمد معلوم گردید که ایشان روز پنج شنبه صبح از رامسر یا (کلاردشت) بقول خودش با دوفرمان و یک پیام به مرکز حرکت نموده به این ترتیب که دو کاغذ مارکدار سفید که ذیل آنها را اعلیحضرت همایونی توشیح فرموده بودند، در دست داشته، نزد هیراد رئیس دفتر مخصوص آمده اظهار می دارد که در این دو کاغذ سفیدمهر، متن این دو مینوت را که خط خوردگی داشته یکی بخط خود در مورد عزل دکتر مصدق و دیگری به خط کسی که معلوم نشد، در مورد نخست وزیری کسی که اسم آنها در آن مینوت نوشته نشده بود، بنویسد و اسم نخست وزیر جدید را سرلشگر زاهدی قید نماید. بعدا که فرمان به نظر اینجانب [رسید]، صبح آنروز منتشر شد، حتی با مینوت اصلی هم عبارات و مفادش فرق داشت، زیرا در مینوت اسم زاهدی در وسط می بایست قید شود، در صورتی که در فرمان منتشر شده در بالای فرمان اسم ایشان قید شده و در متن فرمان ذکر کل شما، شده و مینوت آنها فرق داشت.

سرهنگ نصیری دلایل قانع کننده مبنی براینکه به چه استنادی می گوئی این مینوت ها به دستور اعلیحضرت همایونی نوشته شده و چطور پاراف نگردیده است، نداشت. می گفت دلیلش بردن سفید مهرها می باشد. وقتی اظهار می شد ممکن بود اعلیحضرت همایونی سفید مهر را به منظور دیگری توشیح نموده اند (و) شما بدین منظور استفاده کرده اید، جواب قانع کننده دیگری نداشت و دو موضوع دیگر اینجانب را بیشتر به شک می انداخت که فرامین

جعلی باشد، یکی اینکه طبق اظهار خودش فرمان عزل نخست وزیری جناب آقای دکتر مصدق تاریخ نداشت که زاهدی دستور داده بود که بروند آقای هیراد تاریخ ۳۲/۵/۲۴ قید نماید (در صورتی که فرمان نخست وزیری سرلشگر زاهدی که بعداً منتشر شد، روز ۳۲/۵/۲۲ بود، به این ترتیب که در عرض دو روز، دو نخست وزیر در کشور وجود داشته است که غیر قوانین اساسی و سنن، در دوره های فترت، هیچوقت نخست وزیر را معزول نفرموده، بلکه همیشه در اثر رأی عدم اعتماد یا استعفا، دولت قدیم رفته و دولت جدید نیز با تمایل مجلس و نظر (فرمان) ملوکانه تعیین می شده، این موضوع اینجانب را به شک می انداخت که فرامین از جانب مقام همایونی به این منظور توشیح نشده است. بخصوص که اعلیحضرت همایونی همیشه احترام به افکار عمومی می گذاشتند. در این اواخر که در حدود دو میلیون از افراد کشور به انحلال مجلس هفدهم و تأیید نظر دولت رأی داده بودند، بعید به نظر می رسید که پس از این رفتارند چنین فرمانی صادر فرموده باشند. با توجه به دلایل بالا بنظر می رسید که بیگانگان به دستگیری زاهدی و سرهنگ نصیری و عده ای از سران ارتش این توطئه را به منظور اجرای کودتای نظامی و سقوط دولت فراهم آورده باشند. بخصوص که در این اواخر، آیزنهاور، اظهارات خلاف واقع و زننده ای در مورد ایران نموده بود و اظهار داشته بود به هر قیمتی که هست جلوی کمونیستها (که نیروی آنها در مقابل نیروی ملیون صفر و جزئی بود) گرفته خواهد شد، حاکی از نظر دولت امریکا به اقدامات شدید بوده است. تهران مصور نیز از قول خبرگزاریهای انگلیسی در هفته قبل نوشته بود که اعلیحضرت همایونی می خواهند از دست اقدامات کمونیستها از کشور بروند. عصر که اعلامیه منتشر شد، اعلیحضرت همایونی به بغداد مسافرت کردند، برای من حتم حاصل شد که با پیش بینی انگلیسی ها که می دانستند کودتای نظامی منجر به عدم موفقیت خواهد شد، چون کودتا را امریکائی ها بدون اطلاع مقام همایونی به دست نزدیکترین افراد مقام سلطنت انجام داده بودند، اعلیحضرت چون خواهند دید بدین وسیله توهین بزرگی که بوی شده . . . و ملت قبول نخواهد کرد، (کودتا) بدون دستور وی بوده است از کشور مسافرت خواهند کرد. به نظر من این پیش بینی تهران مصور و رفتن اعلیحضرت همایونی این موضوع را که کاملاً تأیید می نمود و الا معقول نبود با این نقشه وسیعی که آمریکائی ها کشیده بودند، کمتر گمان می رفت که موفق نشوند (ناخوانا) و روزنامه های انگلیس چنین خبری را یک هفته پیش منتشر کنند. (۱)

این موضوعات و دلایل موجب گردید که بعقیده شخص اینجانب مقام شامخ سلطنت برای

(۱) در اینجا دکتر علمیه سعی کرده است با شاه طرف نشود تا اگر این یادداشت ها کشف شد مزاحمت بیشتری برای او فراهم نگردد.

این کشور لازم بوده و اعلیحضرت همایونی در طی مدت سلطنت خود جز نیکی به این ملت عمل دیگری نفرموده و در مورد وقایع آذربایجان نیز حق بزرگی به گردن ملت ایران دارند، سعی می کنم اشخاص خاصی که موجب رفتن ایشان از ایران شده اند دستگیر و کلیتا به مجازات برسند. (۱)

تا ساعت ۹ شب روز ۲۷/۵/۳۲ که از **سرهنگ زند کریمی** بازپرسی شد (و) هنوز انگشت بیگانگان در موضوع کشف نشده بود، نتیجه تحقیقات بشرح زیر بوده است:

پس از آمدن **سرهنگ نصیری** از رامسر، فوراً نزد **هیراد رئیس دفتر** مخصوص رفته دوفرمان را به آن نحو دستور می دهد بنویسد و مکان سرلشگر زاهدی را نمی دانسته. پس از زحمت زیاد، ساعت ۲۳ روز ۲۲/۵/۳۲ (بعدا گفت تلفن کردند که اردشیر پسر زاهدی ماشین آورد وی را برد) گفت . . . نزد وی رفته و قرار بود کودتا در ۲۳/۵/۳۲ انجام گیرد ولی چون فرماندهان را موفق نمی شوند جمع کنند، صبح شنبه ۲۴/۵/۳۲ **سرهنگ نصیری** تلگراف می کند به **سرهنگ کسرائی** (این تلگراف بعداً توسط رکن دوم کشف . . . شد روزهای اول از وجود آن اطلاعی نداشتیم) (که) چون موفق نشدیم فرماندهان را جمع کنیم، عمل ۲۴ ساعت به تأخیر افتاد و خیلی مخفیانه عمل می شود. روز شنبه نیز از بقیه فرماندهان که **سرهنگ آزموده** و **سرهنگ زند کریمی** بود نزد سرلشگر زاهدی بوده اند. او به آنها فرمان را (ناخوانا) نشان داده و مأموریت آنها را گوشزد می کند تا شب وارد عمل گردند. ضمناً اغلب افسران که اسامی آنها در آینده برده خواهد شد، محقق گردید و بعضی هم اعتراف کرده اند که خانه **سرلشگر زاهدی** رفته بودند. ضمناً اغلب جلسات افسران در خانه **سرهنگ ستاد اخوی**، **سرهنگ شهربانی حمیدی** و خانه **تیمسار باتمانقلیچ** و خانه **سرلشگر زاهدی** بوده است.

آنشب نقشه بدین نحو بوده است که اولاً **سرلشگر زاهدی**، **سرتیپ دفتری** و **سرتیپ دادستان** و **سرتیپ گیلانشاه** و عده دیگر از امرای ارتش و غیر نظامی ها (که اسامی آنها برای بازپرسی روشن نشده، گویا در آینده وزرای کابینه وی می بایست باشند) می بایست در **تجریش**، **باغ فردوس** خانه سهیلی که در اختیار **رشیدیان** بود، جمع شوند و **سرهنگ نصیری** قرار بوده یک افسر و چند نفر سرباز برای محافظت آنها به خانه مزبور اعزام دارد که در آن شب **سرهنگ نصیری** به **سرگرد خیرخواه** دستور می دهد با هفت نفر سرباز به خانه مزبور برود. افسر مزبور به محل مزبور رفته مشاهده می کند کسی نیست ولی باغبان خانه اظهار می دارد که میوه و شیرینی زیادی خریداری شده ولی کسی نیامده است و خود **رشیدیان** نیز آنجا نمی باشد، که او حدود دو ساعت بیشتر آنجا مانده، چون می بیند نیامدند بر می گردد. گویا زاهدی مطلع می شود که خانه مزبور را حتماً مقامات دولتی قبلاً کشف کرده اند و یا چنین سوء ظنی

(۱) این برداشت هم به همان دلیل است. دکتر علمیه همه خرابی های مملکت را از جانب شاه و دربار می دانست.

می برد، قرار می شود که در جای دیگر جمع شوند که این محل برای بازپرس روشن نشد، ولی برای آوردن سرباز و افسر، سرتیپ **هوائی گیلانشاه** با اردشیر پسر زاهدی به کاخ سعد آباد رفته اند و این موقعی بوده که سرگرد خیرخواه رفته بوده که وی را پیدا نمی کنند. می آید به باغشاه که در آنموقع **سرهنگ نصیری** آنجا آمده بود. در این مورد و تعویض شدن محل تجمع و چه بسا دستورات دیگر، با وی مذاکره می کند.

مأموریت گارد سلطنتی در کودتا- یکی حفاظت جان **سرلشگر زاهدی** در تجریش و آمدن آن عده به شهر که در بالا گفته شد.

۲- **دستگیری دکتر فاطمی - مهندس زیرک زاده - حق شناس - تیمسار ریاحی و هرکسی** ویا شخصیتی که در خانه آنها باشد. این مأموریت با دو کامیون سرباز و یک ارابه توسط **سروان شقاقی، ستوان یکم اسکندری، ستوان یکم عراقی و ستوان جعفری** انجام و در خانه **تیمسار ریاحی** نیز که با مقاومت پاسدارها روبرو می شوند، یک تیر از طرف پاسداران و یک تیر از طرف مهاجمین تیراندازی و کلیه پاسداران را خلع سلاح می نمایند (ضمنا چون پاسدار متوجه میشود که طرف سرباز است، موضوع را متوجه نشده گول میخورد و از ادامه تیراندازی خودداری و دستگیر و خلع سلاح میگردد).

پس از دستگیری، آنان را به کاخ سعدآباد برده مدتی آنجا بازداشت و بعد طبق دستور قبلی آنها را سوار کامیون نموده بشهر می آورند و در هیچ کجای شهر مواجه با مقاومتی و یا ممانعتی از طرف مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی نمی گردند(در این توطئه **سرتیپ مدبر** رئیس شهربانی و **سرهنگ اشرفی** فرماندار نظامی نیز دست داشته (اند) که متهمین از همکاری آینده آنها صحبت هائی نموده اند) تا اینکه بجلو ستاد ارتش می رسند و قرار بوده طبق اظهار **سرهنگ نصیری** در آنجا به دستور نخست وزیر جدید که در یکی از محل های وزارت دفاع ملی - ستاد ارتش و یا باشگاه افسران می بایست در آنموقع باشد با جناب آقای **دکتر مصدق** که می بایست در آنموقع دستگیر شده باشند، به هر محلی که بفرمایند ببرند بازداشت نمایند. در این موقع بطوری که در آینده گفته خواهد شد، بعلت دستگیری **سرهنگ نصیری** و باز داشت وی در ستاد ارتش نقشه عقیم مانده بود **سرهنگ نصیری** بدستور رئیس ستاد ارتش که نمی دانستند بازداشتی ها (منظور دکتر فاطمی، مهندس زیرک زاده و مهندس حق شناس اند) داخل کامیون هستند، دستور می دهد کامیون ها به کاخ سعدآباد مراجعت نمایند آنها نیز بدون اینکه علت را بفهمند به کاخ مراجعت می نمایند.

۳- **سرهنگ نصیری** علاوه بر دستورات لازم مبنی بر محافظت کاخ، به **ستوان قادری** دستور می دهد ارتباط تلفنی را کاملا با شهر قطع نمایند که دستورات متناقض دستور وی از طرف شهر به کاخ صادر نگردد و یک جیب با بی سیم که ریاست آن با **سرگرد رکنی** بوده و همراه خود

میبرد که ارتباط توسط بی سیم مزبور ابلاغ گردد:

۴- مأموریت چهارم **سرهنگ نصیری**، ابلاغ فرمان عزل نخست وزیری، که مینوت آن بخط خودش بوده به **دکتر مصدق** بوده و بعد بردن وی نزد نخست وزیر جدید که در صورت مقاومت می بایست باکمک واحدهائی که **سرهنگ آزموده** و **سرهنگ خسروپناه** و **سرهنگ زند کریمی** به آنجا می آوردند، حمله و نخست وزیر را دستگیر نمایند. ضمناً باید اضافه نمود که طبق اظهار **سرهنگ آزموده** گویا ابلاغ فرمان عزل نخست وزیر ابتدا با **سرتیپ دفتری** بوده که از لحاظ قوم و خویش بودن با **دکتر مصدق** بهتر و راحت تر انجام می شده، ولی معلوم نیست (چرا) بعد این مأموریت به **سرهنگ نصیری** داده شده است. گویا **سرتیپ دفتری** بعلت مأموریت‌های مهم دیگری که می بایست انجام دهد، انجامش مقدور نبوده، به عهده **سرهنگ نصیری** گذاشته.

سرهنگ نصیری با **ستوان ریاحی** - **سرگرد فردوست** - **سرگرد رکنی** - **ستوان جهان بین** و گویا چند نفر دیگر از کاخ سعدآباد به شهر آمده، به باغشاه می‌رود و در آنجا به افسران گارد که در آنجا بوده اند، مثل سعدآباد، ابتدا نطقی در (باره) بدی اوضاع کشور و اینکه توده ای ها بر اوضاع مسلط شده اند و ارتشی ها با آنها همکاری می کنند، برای آنها کرده و بعد می گوید که **علیحضرت همایونی** نظر به این ترتیب **دکتر مصدق** را از نخست وزیری عزل نموده اند و اکنون می روم حکم را به وی ابلاغ نمایم. به هرکدام از افسران مأموریتی ابلاغ و به **سرگرد فردوست** دستور می دهد به جمشیدیه رفته ببیند واحدهای **خسروپناه** و **زند کریمی** حرکت کرده اند که او هم حرکت نماید. (فردوست) مراجعت نموده می گوید واحدها حرکت کرده اند که او هم با دو کامیون سرباز و یک زره پوش و یک جیب بی سیم و چند سواری بطرف (خیابان) کاخ حرکت می کند. ضمناً در طی مدتی که در باغشاه بوده با **سرتیپ هوانی گیلانشاه** و **سرهنگ خسروپناه** و **سرهنگ آزموده** ملاقات و چون مطمئن می شود که هرکدام مأموریت خود را انجام داده اند، حرکت می نماید، قوای خود را در سردرب سنگی (مقابل کاخ شهری شاه) خیابان پاستور نگاه می دارد و می بیند چند کامیون سرباز هم توسط **سرهنگ آزموده** به فرماندهی **ستوان بلاری** در آنجا ایستاده است. خودش در معیت چند افسر با ماشین سواری بطرف خانه نخست وزیر می رود. در آنجا با **سروان فشارکی** که افسر انتظامی خانه مزبور بوده ملاقات می کند و می گوید که نامه ای از طرف **علیحضرت همایونی** برای نخست وزیر داریم. (**فشارکی**) اظهار می کند بدهید من ببرم. (**نصیری**) می گوید ترا نمی شناسم بگوئید **سرهنگ دفتری** بیاید. **سرهنگ دفتری** درحالیکه با عده ای مراقب هستند بیرون آمده، نامه را گرفته . . . پس از مدتی گویا حدود نیمساعت رسید آنرا می آورد که در این موقع **سرهنگ ممتاز** از کلانتری ۱ با اربابها به دستور رئیس ستاد ارتش جلوی خانه نخست وزیر آمده، **سرهنگ نصیری** را با

غافلگیری بازداشت می نماید و به ستاد ارتش می برد. ضمناً فراموش کردم بنویسم موقعی که **سرهنگ نصیری** در باغشاه بود، رئیس ستاد ارتش (ناخوانا) اخبار روز قبل و توصیه **مهندس زیرک زاده و حق شناس** پس از خوردن شام مجدداً به ستاد ارتش مراجعت و **تیمسار کیانی**، معاونت ستاد ارتش را جهت بازدید به باغشاه اعزام می دارد (ساعت ۱۱ و ۱/۲ شب) و **سرهنگ نصیری** وی را توسط افسر نگهبان گویا **ستوان آزمون** در اطاق افسر نگهبان بازداشت می کند، و نیز رئیس ستاد ارتش چون متوجه می شود دیر شده، نگران شده به باغشاه تلفن می کند می بیند تلفن آنجا کار نمی کند. به **سرهنگ ممتاز** که در کلانتری ۱ بوده تلفن می کند، در این موقع که **سرهنگ ممتاز** توسط افراد محافظ خانه نخست وزیر از آمدن **سرهنگ نصیری** مطلع شده بود، مراتب را بوی تلفن می کند که از طرف رئیس ستاد دستور دستگیری **سرهنگ نصیری** صادر می گردد. دو کامیون های سرباز گارد که متوجه موضوع می شوند و می بینند که معقول نیست که در مقابل اربابها عملی انجام دهند و قوای کافی نیامده و ارباب هائی که قرار بود توسط دو نفر هم قسم آنها (گویا **سرگرد کاوسی** و **سروان صاعدی**) غافلگیر شده در کلانتری ۱ سوار آنها شده بدرب خانه نخست وزیر آورده و حمله نمایند در دست قوای دولتی است، به باغشاه بر می گردند که بعداً **سرهنگ ممتاز** به باغشاه فرستاده می شود و **سرتیپ کیانی** را از بازداشت مرخص می نمایند.

مأموریت سرهنگ آزموده: نامبرده قرار بوده که تلفنخانه بازار را اشغال و دو کامیون سرباز یکمک **سرهنگ نصیری** بفرستد که دو کامیون سرباز را از باغشاه به فرماندهی **سروان بلاری** اعزام و بعد با یک کامیون سرباز نزدیک میدان اعدام که مرکز تلفنخانه است رفته با تهدید اسلحه متصدی تلفنخانه را مجبور می کند که فیوز باطری را بر دارد و (آنرا) با خود می برد و یک نفر در آنجا می گمارد (و از آنجا) به باغشاه و خیابان کاخ سرکشی نموده در خیابان کاخ متوجه می گردد که **سرهنگ نصیری** بازداشت گردیده، به **سروان بلاری** دستور می دهد با سربازان به باغشاه مراجعت نمایند و بعد به میدان اعدام رفته پس از دو ساعت و نیم تلفن را وصل می کند. در حدود ساعت ۲ و ۱/۲ بعد از نیمه شب بوده که به فرمانداری نظامی آمده، بعنوان اینکه عبور لازم دارم، پس از گرفتن کارت عبور مراجعت در این ضمن دستور بازداشت وی از طرف ستاد ارتش صادر و در آنجا بازداشت می گردد. به این نحو ایشان کلیه مأموریت محوله را بخوبی انجام داده بود.

مأموریت سرهنگ زند کریمی:

ادامه دارد . . .